

# 'سرنوشت خونین'

کاری از تیم:

Flaxen Guys



Flaxen\_guys



Flaxen\_guys



Flaxenguys

مترجم:

Joy

کلینر:

S.Z

ویراستار:

F\_S\_S12

تایپیست:

Aurora

این...!

با وجود اینکه  
ایشون زندانی بودن،

اینجوری روی زمین  
سرد سنگی رها شدن.

بزرگ‌ترین ترس  
پرنس دوم،

ممکنه به واقعیت  
پیوسته باشه.

# 진홍의 카르마

글 쌀썬 |

그림 라다 |

원작 레몬개구리 |

제공 엠스토리허브 / 탐헤임달 |

یه نگهبان دیگه  
اینجا کشته شده!

متجاوز  
باید طبقه‌ی بالا  
باشه.

عجله کنید!  
بیاید برید!



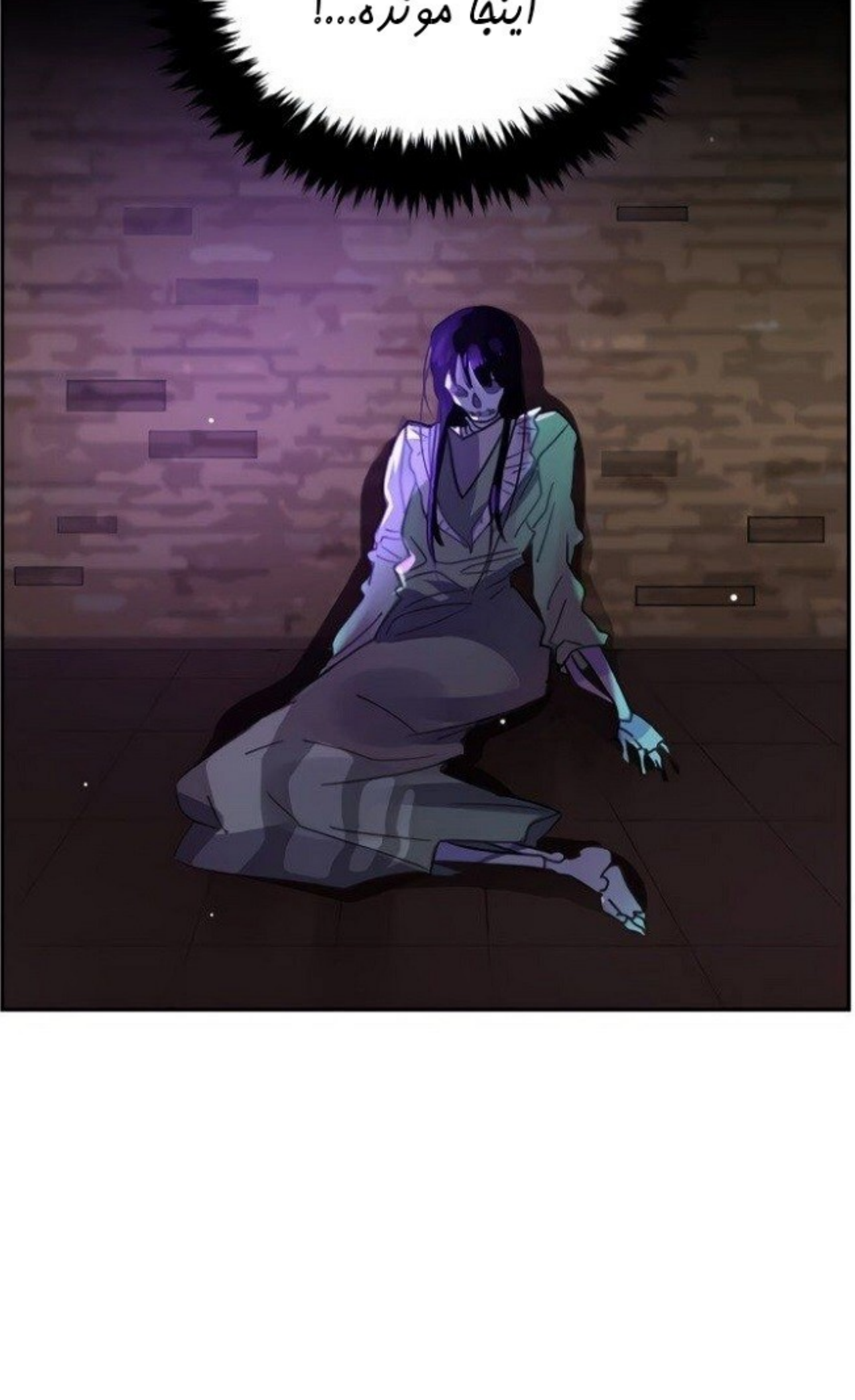
حاشا حاشا

سربازای امپراطور  
دارن سریع میان  
بالا.

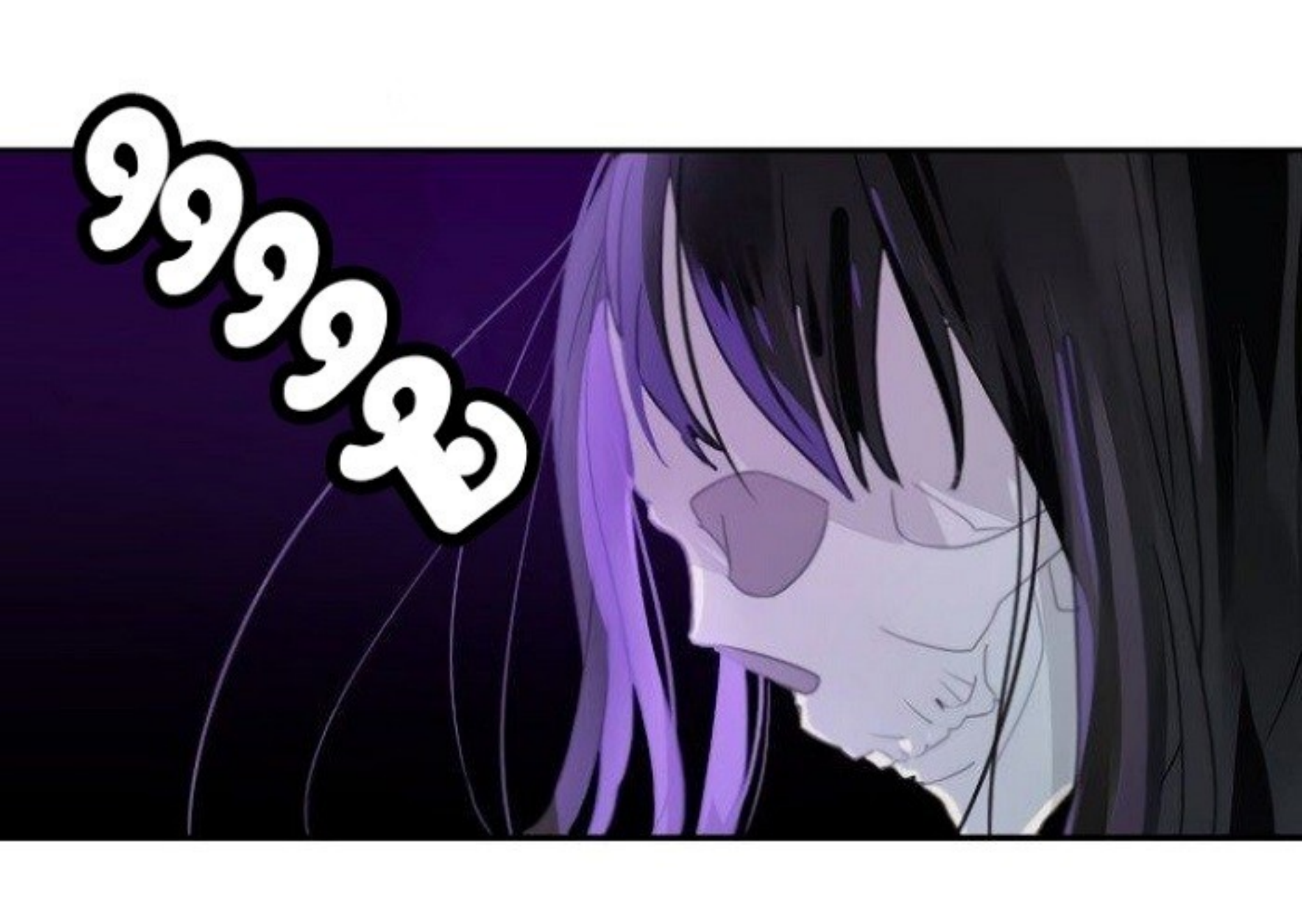
→ در قفله!

باید ملکه رو پیدا  
کنم و با استفاده از  
تلپورت فرار کنیم.

زود باشید به پیزی  
پیدا کنید که درو بلعاش  
باشیم.

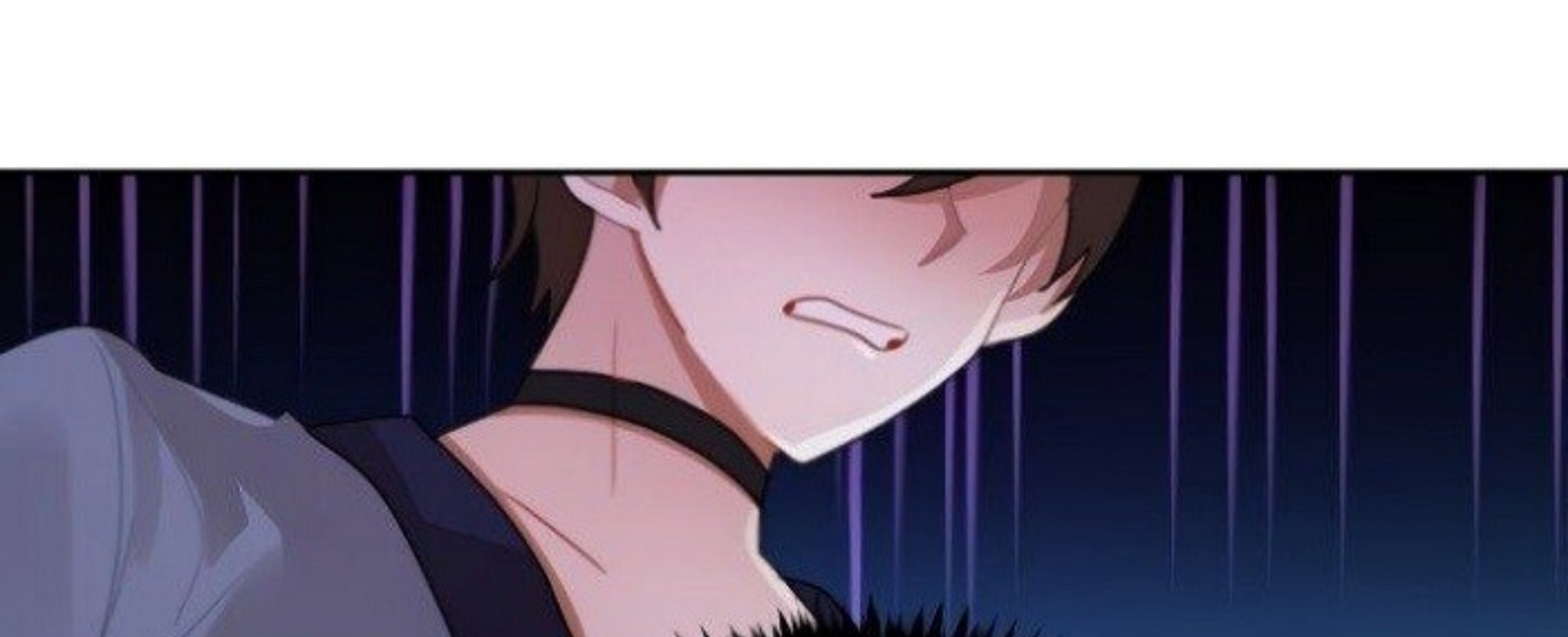


ولی پیزی که  
اینجا مونده...!



هه هه هه

پس برای  
همین باید باشه که  
نمی تونستم کسی رو  
اینجا حس کنم.



لعنتی! شک  
کردم اما...

امکان داره این  
استخونا برای ملکه  
النا نباشه...



زانو زدن

اما اگه اینطور نیست،  
دلیلی وجود نداره که بدنو  
تو همچین جایی که دور از  
قلعه س نگه دارن.

از این حرفا گذشته  
زنده نگه داشتن  
ملکه بیشتر به  
نفعشونه. اونا  
میخواستن پرنس  
دوم رو تهدید کنن.

درو بشکتیر!

تاج داد!

می‌دونیم اونبایی!  
فورا تسلیم شو!

تکف!

!!!

بوم!

دیگه وقتی برای  
فکر کردن ندارم.

بوم!

فعلاً باید برگردم و به  
عالیجناب تاسل گزارش  
بدم که چه اتفاقی افتاد.

بوم!

بوم!

میگه

برای فرار باید به کسی  
که می‌خوام باهاش تلپورت  
کنم، نزدیک بشم،

بوم!

می‌تونم دانه رو  
بینم یکی ایناس!

بوم!

بعد گوی طلایی رو  
روی زمین بخارم...

تو دیگه مردی!

درخشیدن

بوم!



چی؟!!

خرد کردن!!

و خردش کنم!!

شعله‌ور



عالیجناب.



وقتی ملکه  
نجات پیدا کرد، چی  
کار می‌کنید؟

برنامه داریم با  
همراهام به مرزای  
شمال غربی برم.

جناب اناکلیف  
باید اونجا باشه.

معاون فرمانده ارسلان  
که در حال حاضر طرف امپراطوره  
از افرادی که می‌مونن مراقبت  
می‌کنه.

\*Arslan

جناب ارسلان با توجه به  
شخصیتش، احتمالاً وقتی داریم  
به مرز می‌ریم، به نیروهامون از  
پشت حمله کنه.

اون به نیروهای ما  
پیوسته تا نقشه‌ها تون  
رو خراب کنه.

اما اون داره  
دست خالی به پایتخت  
برمی‌گرده.

هممم...

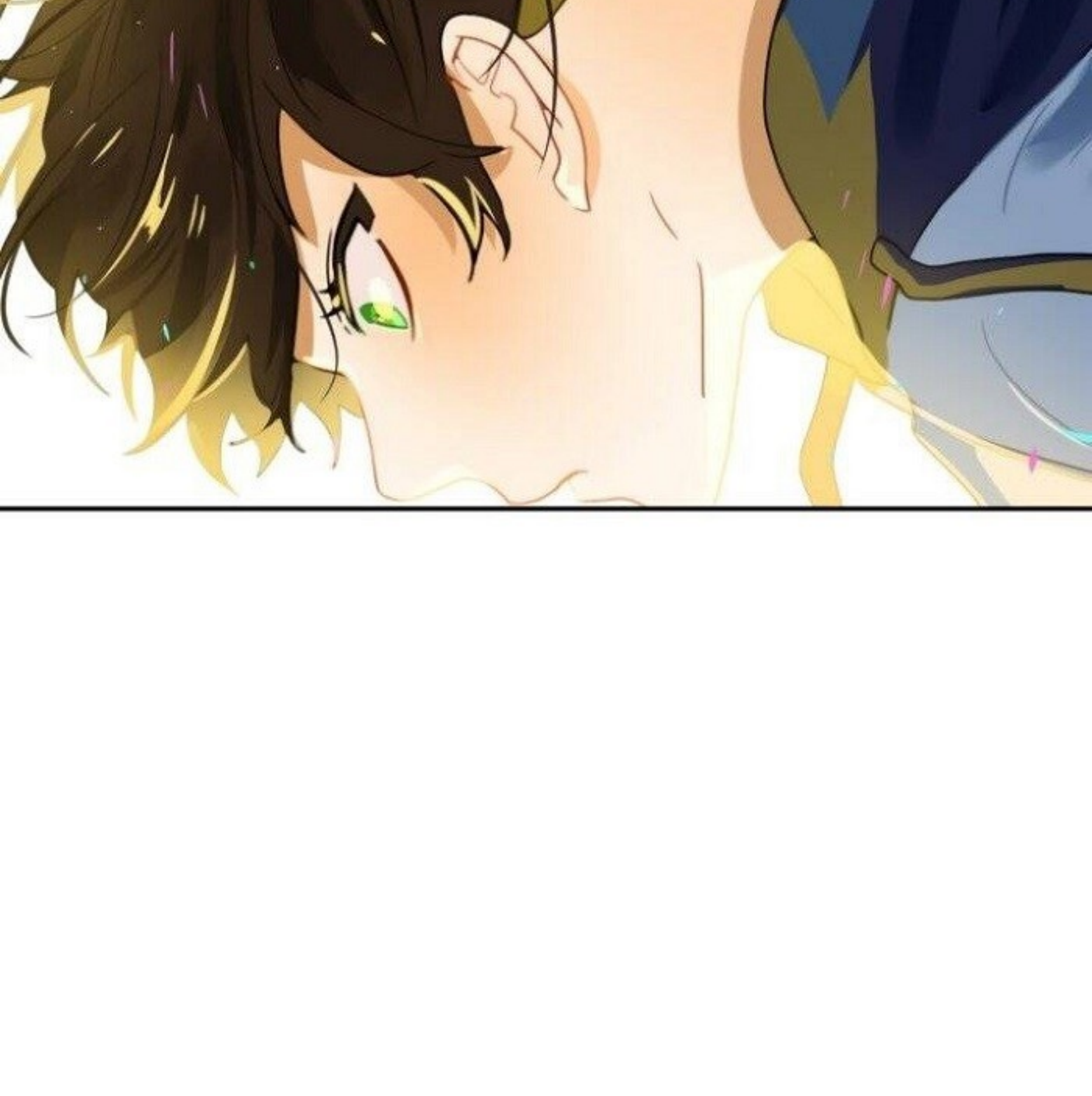
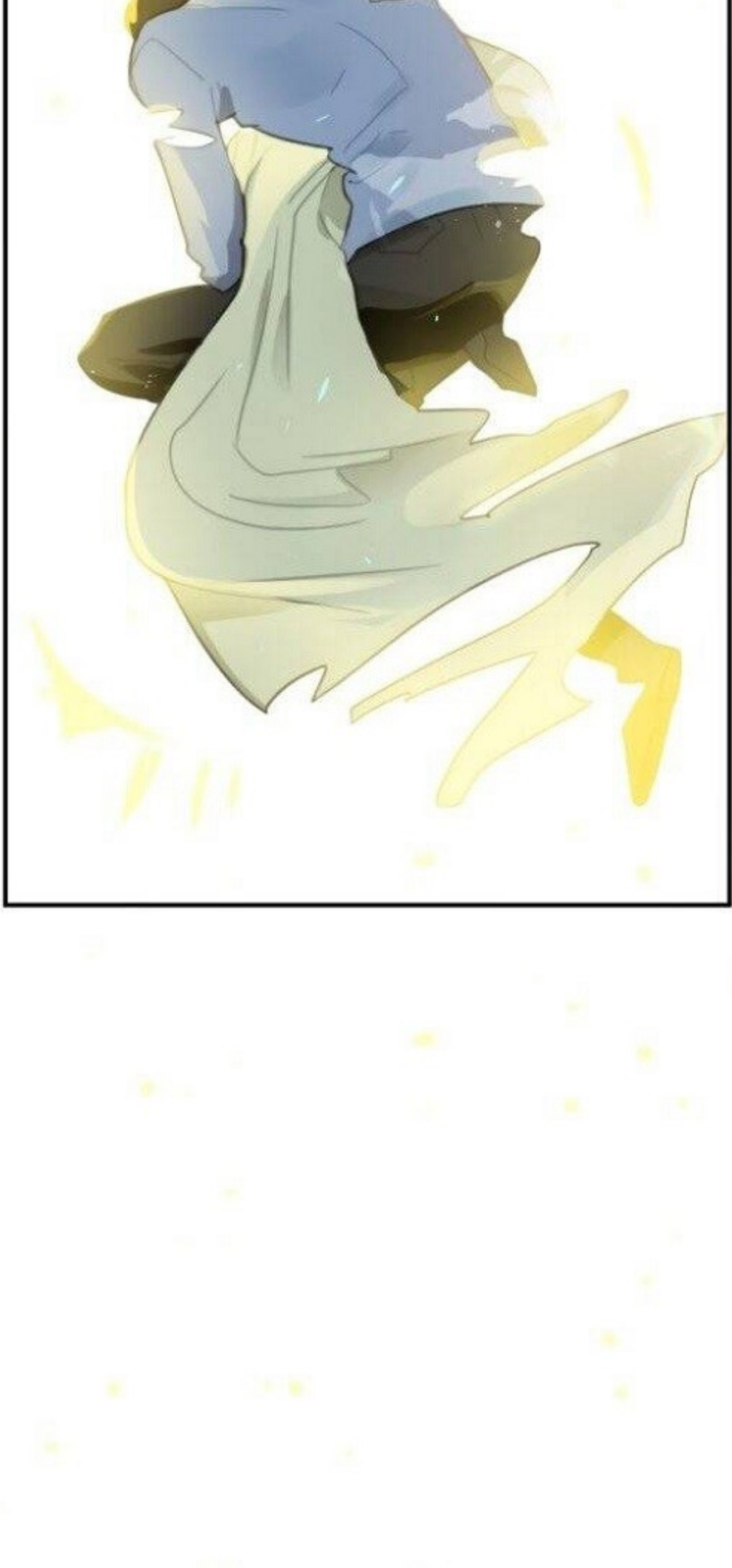
احتمالش هست.

در نقشه‌ها

!

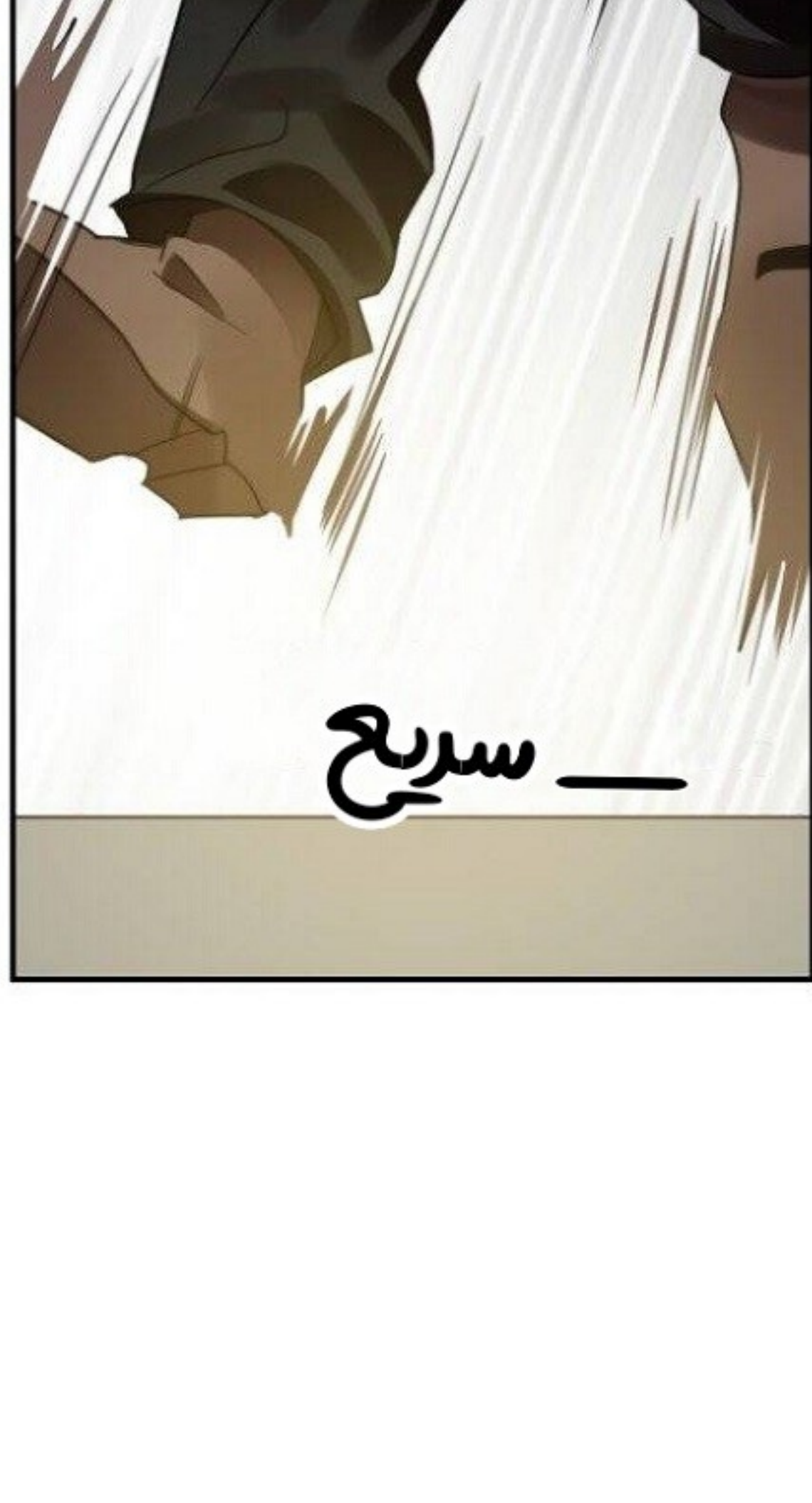
این نور...!

بلند شدن



جادوی تلیپورت...!

برگشتن؟!



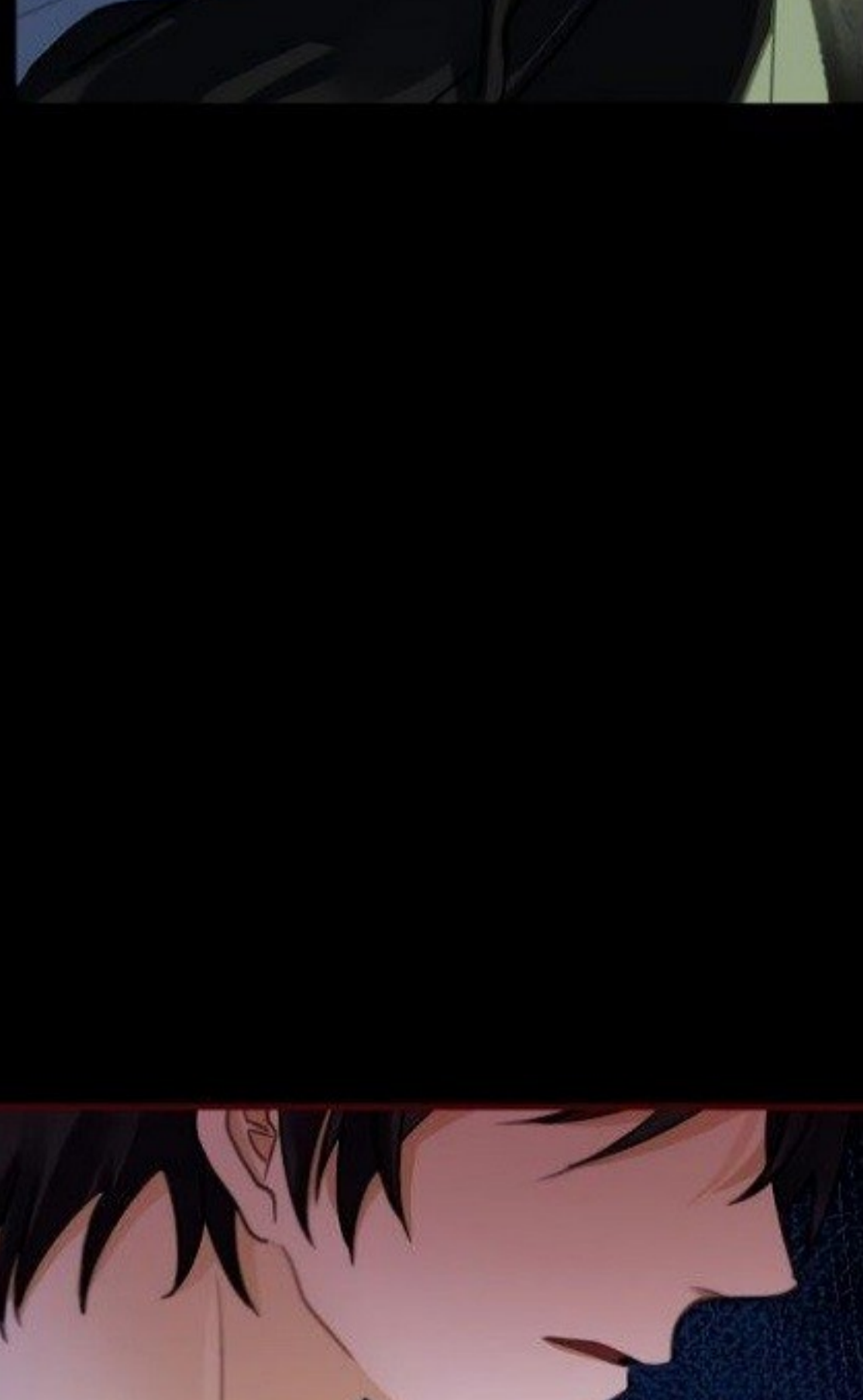
...

آخ...!

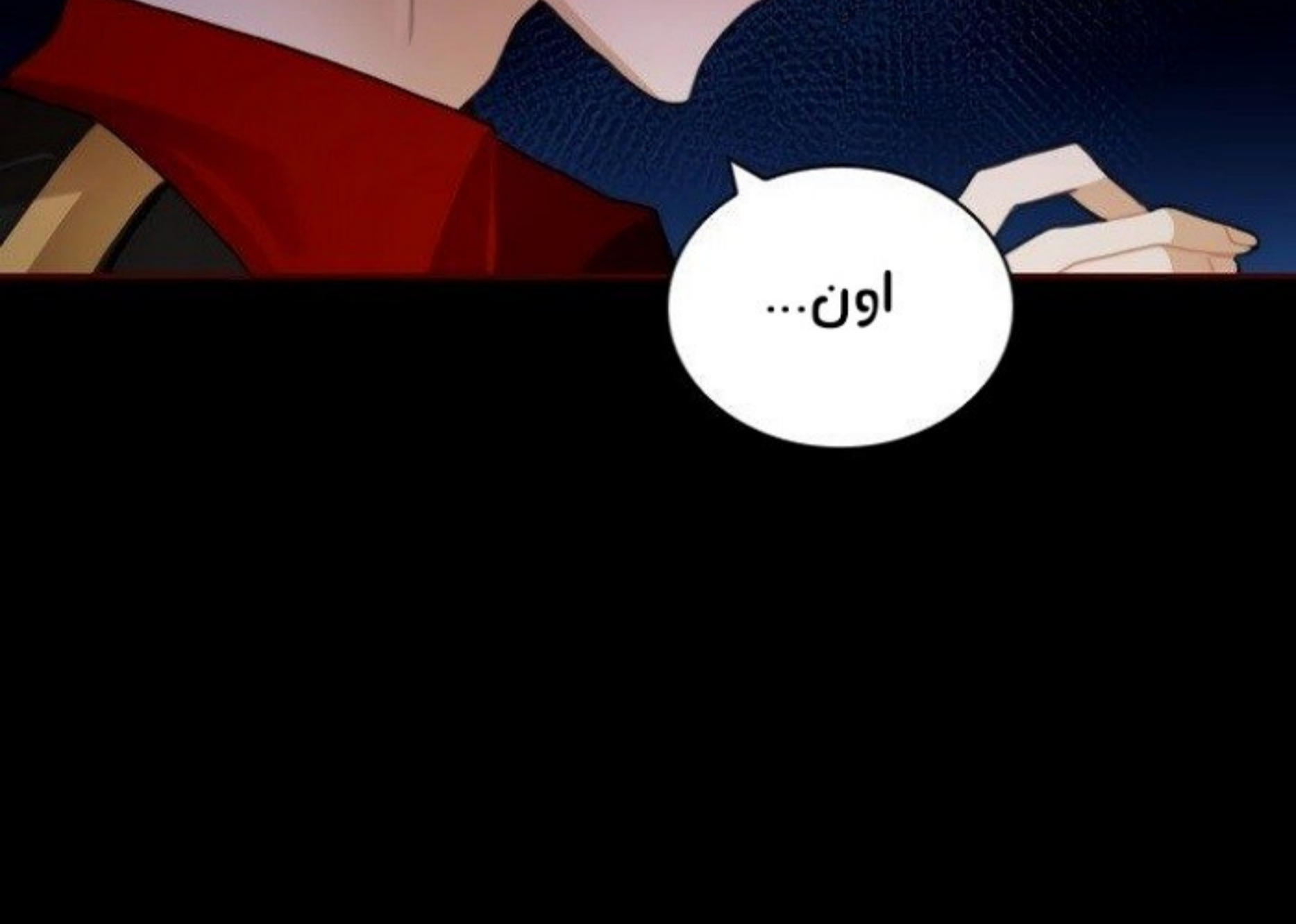
حالت خوبه؟

خوبه، فقط یکم  
بندگی کجاست؟

بانو... کا... سیا؟



اون...



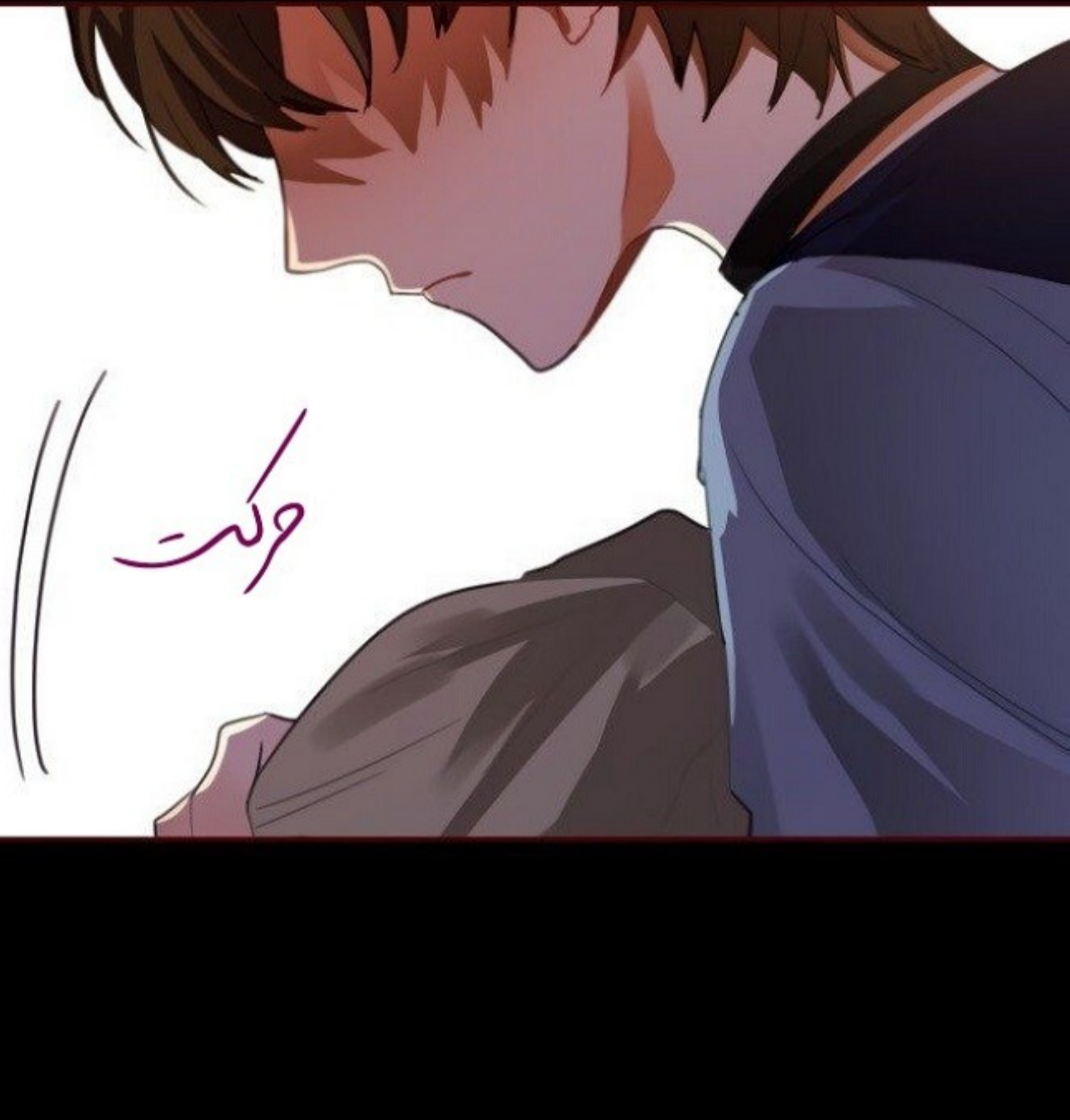
... لباس



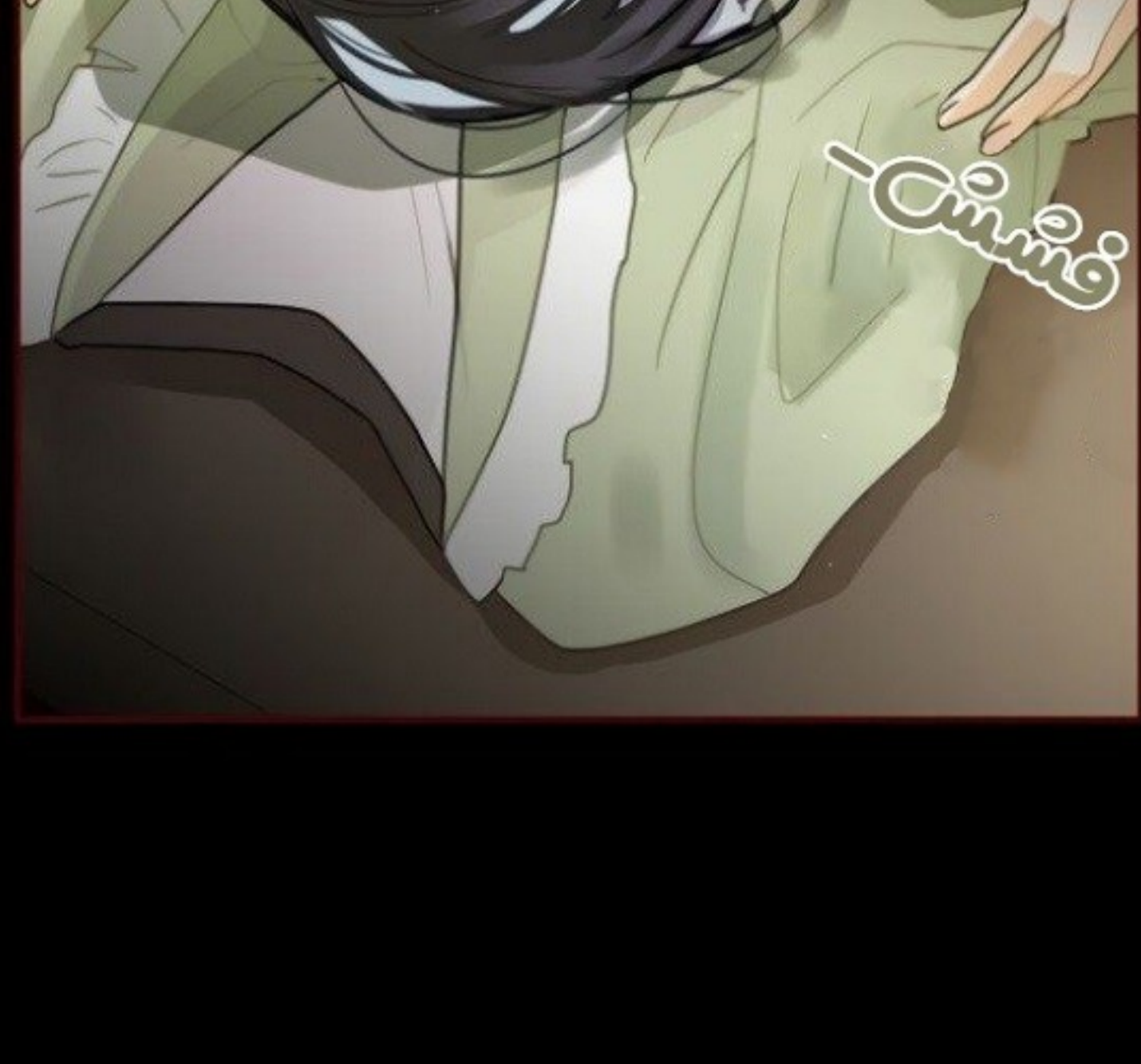
...



فکت



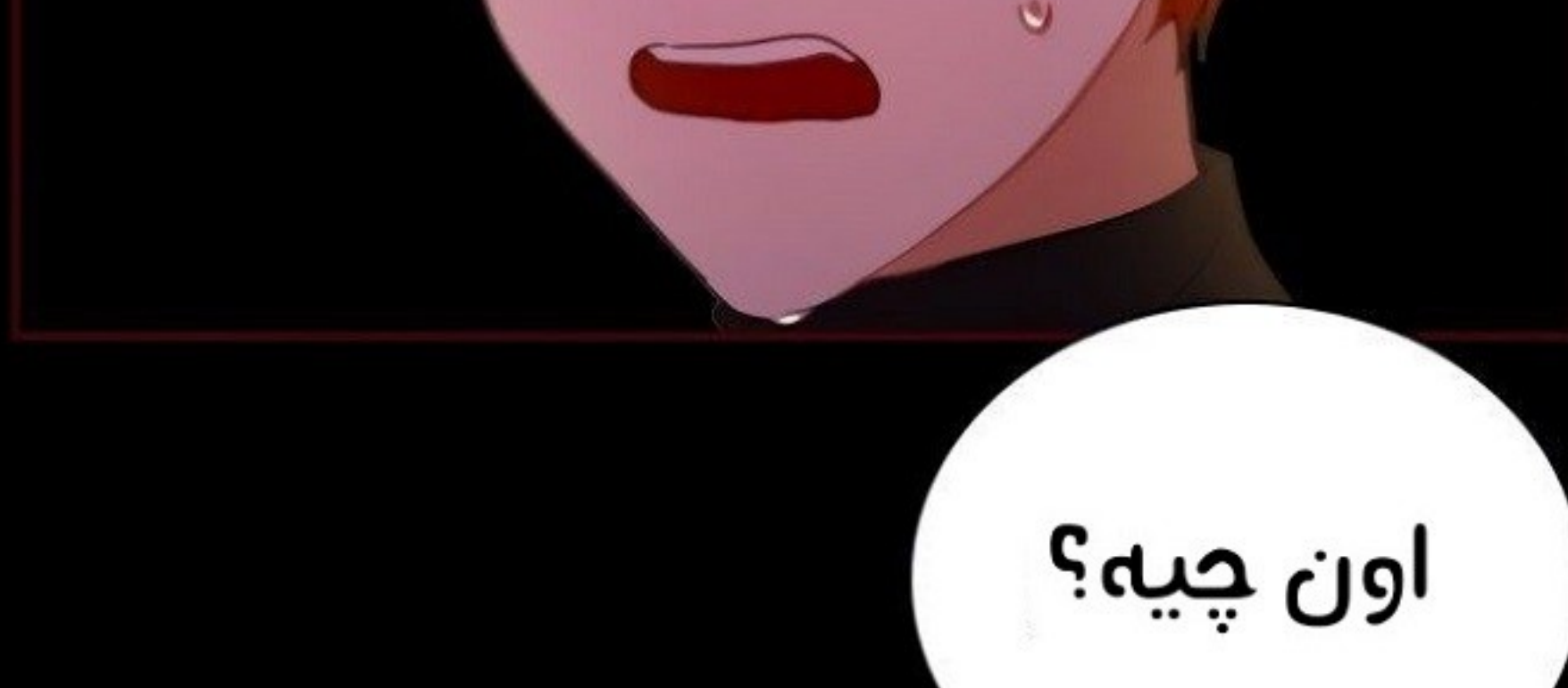
-Cinno







... بانو کاسیا.



اون چیه؟



این ملکه نیست...  
امکان نداره...

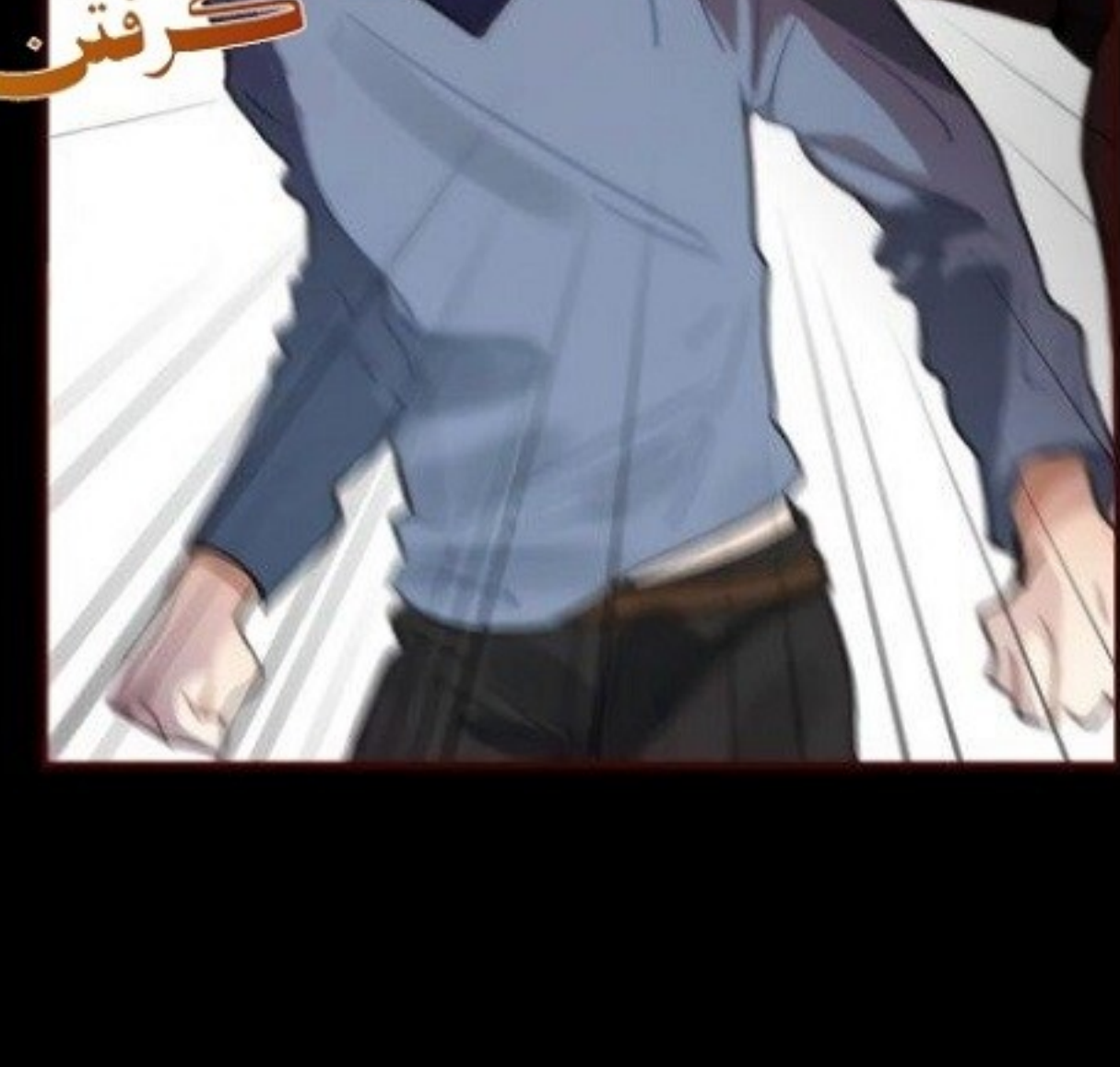
این علیا حضرت  
باشه، نه؟

...



بهم بگو این ملکه  
نیست!

کاسیا، لطفا!  
این ملکه نیست،  
درسته؟





قبل از...



قبل از رسیدن  
من ایشان...

نه! حتماً  
اشتباه کردی!

مایه گزارش  
دریافت کردیم که  
می گفت، اقامتگاه ملکه  
عوضی شه.



پس تـ تو باید  
اشتباه کرده باشی!



...

حتی اگه زودتر به  
برج می رسیدم،

فکر نمی کنم  
می تونستم ملکه رو  
نجات بدم.

با توجه به این که  
فقط از شون استخون  
مونده.



ملکه باید خیلی  
وقت پیش مرده  
باشن.

در حقیقت ایشون احتمالاً  
قبل از اینکه من تو این دنیا  
تناسخ پیدا کنم، مرده بودن.



یا حتی خیلی  
قبل تر از اون.



سعی کردم خاطرات  
کوتاهی که از مادرم تو  
زندگی قبلم داشتم رو...



لطفا مراقب  
این بچه باشید.



به یه جای امن  
ببرینش.

به یاد بیارم ولی،



... دوستت دارم  
عزیزم.

ما...مامان!

اگه از خاطراتم راجع  
به قلبم که مثل ماشین  
شده بود بپرسم،



قلبم الان سردتر  
از قبل هم شده.

میخائیل بذار  
بانو کاسیا بره.

...عالیجناب.



بدون شک این  
لباس مادره.

به هر حال... اون  
از اول هم لباسی  
زیادی نداشت.



من همتی  
لباسای مادررو...

می شناسم.





یه چیزی مثل یه فنبر  
باریک توی سینه‌ی ملکه  
خرو رفته.



فودکشی بوده  
یا قتل؟

آه یه جنازه باقی‌مونده  
بود تحقیقات راحت‌تر  
می‌شد...

**خشن**



?

